

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۱ جنوری ۲۰۱۸

"CIA" و "جمعیت اسلامی"

از همان نخستین روزهایی که امپریالیزم جهانی، به غرض مبارزه علیه ملی گرائی و جنبش های پرولتری بنیاد و بنیان "اسلام سیاسی" را به نام "اخوان المسلمین" در مصر گذاشت، تلاش نموده است تا افرادی را جهت متشکل شدن در یک نهاد مذهبی ریاکار، انتخاب نماید که آنها نه تنها هیچ نوع تعلقی به قوم و ملت خاصی نداشته باشند، نه تنها از لحاظ اعتقادی حاضر باشند اسلام را به مثابه ابزار رسیدن به قدرت از محتوای اعتقادی آن تهی نموده، زیر نام "مصلحت" حتا بر بنیاد های اسلام و همان پنج بنای مسلمانی نیز گام گذارند، بلکه حاضر باشند بر روی مردم خویش دست بلند نموده با قساوت به قلع و قمع مردم پرداخته، هیچ ابائی از فروش میهن و در خدمت دشمنان میهن قرار گرفتن نداشته باشند. در واقع این صفات، همان محور مشترکیست که تمام نهاد های منادی اسلام سیاسی، متصف به آن می باشند.

وقتی در اواخر دهه ۴۰ هجری شمسی و اوایل دهه ۵۰ آن، اسلام سیاسی در وجود "سازمان جوانان مسلمان" در افغانستان عرض اندام نمود، تمام صفاتی که در بالا به مثابه محور مشترک و یا پیش شرط شرکت در چنان نهادی از آن نام بردیم در تشکل سلطنت ساخته "جوانان مسلمان" نیز وجود داشت.

آنها که از همان آغاز پیدایش علت وجودی و وظیفه ای را که می بایست انجام می دادند بدرستی می دانستند، هنوز پای به میدان نگذاشته، دست شان را به خون یکی از بهترین فرزندان خلق رنگین ساخته، با به شهادت رسانیدن زنده یاد "سیدال سخندان" در عمل اعلام داشتند، که پاسداران شب و تاجر، مصمم اند تا به کمک امپریالیزم، ارتجاع داخلی و ارتجاع منطقه، در مقابل چرخ تکامل تاریخ و جامعه ایستاده، نمایندگان پیشرفت و ترقی اجتماعی را در افغانستان سبعمانه به قتل برسانند.

با روی کار آمدن "داوود" و تشدید تضاد میان افغانستان و پاکستان، همه به یاد داریم که آنها چگونه در خدمت استخبارات نظامی پاکستان و به اعتبار آن نهاد، در خدمت "سیا"، "MI6" و نهاد های استخباراتی کشورهای عربی قرار گرفتند. با وقوع فاجعه ثور ۱۳۵۷ و حاکمیت مزدوران روس در افغانستان، افراد وابسته با اسلام سیاسی در پاکستان، که به مثابه تفنگ های پشت کنندو برای روز مبادا صیقل ایدئولوژیک خورده، شست و شوی مغزی می شدند، تا کوچکترین رگی از عرق ملی در وجود شان باقی نماند، به مثابه لشکری آماده به خدمت، به روی صحنه آورده شده، در اسرع وقت صاحب آرگاه و بارگاه در پاکستان گردیدند.

تجارب تاریخی امپریالیزم به سردمداران آن آموخته بود که جهت اطمینان خودشان و داشتن تضمین های محکم، برای امپریالیزم بسیار به صرفه است که در چنین مواردی به جای یک نهاد بزرگ و منضبط، چندین نهاد کوچک و پراکنده می تواند بیشتر به نفع آنها تمام شود، از همین رو بسیار آگاهانه، اسباب انشعاب بین افراد اخوانی های مقیم در پاکستان را فراهم نموده، از درون بقایای پراکنده و شکست خورده سازمان جوانان مسلمان، "حزب اسلامی گلبدین" و "جمعیت اسلامی ربانی" در حالی به وجود آمدند، که از لحاظ ماهوی هیچ گونه تمایزی بین شان وجود نداشت.

این دو تشکل که به مانند تمام نهاد های مشابه وابسته با اسلام سیاسی، هیچ گونه پیوندی با مردم افغانستان و منافع تاریخی آن نداشتند به همان سانی که علت وجودی شان را خدمت به امپریالیزم می ساخت و موجودیت شان را امپریالیزم باعث گردید، تکامل و بقای آنها نیز در کل منوط به کمکهای امپریالیستی بوده، تا جایی که از مطالعه تاریخ حیات آنها بر می آید، آنها قادر نبودند حتی برای چند هفته، بدون حاتم بخشی های امپریالیزم امرار حیات شان را تضمین نمایند.

هر چند این دو تشکل و بعد ها تشکل های مشابه، در کل از طرف نهاد های استخباراتی امپریالیزم و یا نزدیک و خادم امپریالیزم به وجود آمدند و از لحاظ ماهوی تفاوتی با همدیگر نداشتند، مگر نقش افراد و میزان تعهد آن افراد به امپریالیزم در توزیع ثروت و اسلحه بین آنها فاصله زیادی را باعث می گردید. به صورت مثال در حالی که "گلبدین" در تمام سالهای دهه ۸۰ حدود ۶۳ درصد تمام کمکهای نظامی و مالی امپریالیزم و ایادی آن را دریافت می داشت، به بقیه نهاد های وابسته به اسلام سیاسی در پاکستان من جمله "جمعیت اسلامی"، ۳۷ درصد تعلق می گرفت. این تفاوت گذشته از آن که آتش جنگ را بین آنها همیشه مشتعل نگاه می داشت، به ارتباط رشد آنها نیز بی تأثیر نبود. از همین رو بود که الی زمان تطبیق سیاست "انانومی قومندانها" که در جریان آن "آی. اس. آی" به هریک از قومندانهای داخل کشور به بهانه جلوگیری از فساد اما در حقیقت بستن طناب عبودیت خویش بر گردن آنها برای روز های مبادا، مستقیماً اسلحه و پول توزیع نمود، حزب "گلبدین" نسبت به سایر احزاب، قوی تر بود.

تطبیق انانومی قومندانها، به خصوص نقش تسلیم طلبانه سه قومندان برجسته "جمعیت اسلامی" یعنی "مسعود- ذبیح - وجانشینانش- و اسماعیل خان" از طریق همکاری های پیدا و پنهان آنها با دولت وابسته به روس و استفاده سرشار از کمکهای سوسیال امپریالیزم شوروی، باعث گردید، تا "جمعیت ربانی" ناتوانی خود را در فرصت کم در مقایسه با "حزب گلبدین" جبران نموده، با اتخاذ سیاست های ریاکارانه و مکارانه که شخص "ربانی" در آن چنان بد طولاً داشت که شاید در قرن حاضر کسی را نتوان رقیبش دانست، تا حد زیادی جای پایش را بین احزاب دیگر در داخل و خارج از افغانستان مستحکم نمود.

در چنین شرایطیست، که آخرین بازمانده مزدوران روس در قدرت یعنی داکتر "نجیب"، می خواهد در همسویی با "آی. اس. آی" و "سیا" قدرت را به "گلبدین" تسلیم دهد، امری که از دید رقیب مخفی مانده، توسط عمالش از قماش "دوستم" و افراد نظامی پرچم، پلان آنها خنثا گردیده، در استحالته قدرت، کابل به دست "جمعیت" و بقیه مزدوران روس افتاد.

قدرت گیری "جمعیت ربانی"، به هیچ وجه امری نبود که باب میل امپریالیزم امریکا و شرکاء باشد، زیرا:

۱- بعد از چرخش ۱۸۰ درجه سادات از روسها به امریکائی ها و نزدیکی کامل نهاد های استخباراتی مصر و اسرائیل، روابط مخفی شخص "ربانی" و "سیاف" در جریان تحصیل آنها در مصر از پرده بیرون افتاده، امریکائی ها متوجه شدند که در وجود "برهان الدین ربانی" بر مهره حریف سرمایه گذاری نموده اند.

- ۲- روابط پیدا و پنهان "مسعود، ذبیح و اسماعیل خان" با روسها، که امکان و فرصت عقب نشینی منظم عساکر اشغالگر روس را مساعد ساخت، امری نبود که از دید "سیا" و سایر شرکاء قابل عفو و چشم پوشی باشد.
- ۳- جذب لگام گسیخته افراد پرچمی اعم از مقامات ملکی و نظامی آنها در تشکل "جمعیت" و استفاده از آنها در جهت مخالفت با سیاست های عملی "سیا" و "آی. اس. آی" که وظیفه تحقق آن را در واقع "گلبدین" به عهده داشت.
- ۴- تلاش در جهت ایجاد روابط حسنه با روسیه فدرال حتا با زیر پای نمودن حق مطالبه غرامات جنگی از آن کشور بابت جنایاتی که طی یک دهه اشغال انجام داده بود.
- ۵- ایجاد روابط فوق حسنه با ایران متحد نسبی روسیه، که به ارتباط سیاست های منطقه ئی در تقابل با امریکا قرار دارد.
- ۶- ایجاد رابطه نزدیک با تاجیکستان و بقیه کشورهای آسیای مرکزی که تا هنوز با هزار و یک رشته به روسیه فدرال وابستگی دارند.
- ۷- خلاف هر نوع انتظار امریکا و پاکستان، نزدیکی بیش از اندازه با هند
- ۷- آغاز مخاصمت و دشمنی با پاکستان حتا تا سرحد آتش زدن سفارت آن کشور در کابل
- ۹- تکیه یک جانبه بر قوم تاجیک
- ۱۰- و...

نکاتی که در فوق تذکار یافتند و بسا نکات دیگر، باعث شد که "سیا" از همان نخستین روز غصب قدرت به وسیله "ربانی- مسعود" طرح نابودی آنها را بریزد. همین بود که در گام نخست تلاش نمودند تا آنها را به وسیله "گلبدین" و متحدینش از میان بردارند امری که در آن توفیق نیافتند. بعد از آن پروژه طالب و القاعده رویدست گرفته شد که همه شاهد بودیم، "ربانی" و "مسعود" را تا "کولاب" نیز دواندند. در چنین مقطعی که "سیا" و "آی. اس. آی" هیچ گونه اعتمادی بر "جمعیت ربانی" ندارد، مسأله یازده سپتمبر و حمله مستقیم امریکا و شرکاء بر افغانستان، فضاء را قسمی تغییر می دهد، که "سیا" ناگزیر می گردد بر "جمعیت"ی که هیچ گونه اعتمادی بر وی ندارد، تکیه نموده جهت فریب خلق امریکا و خلقهای جهان، به بهانه نابودی القاعده و طالب، دست در دست آنها بگذارد.

از این دست گذاشتن نباید چنین استنباط نمود، که گویا "سیا" و "آی. اس. آی" عهد شکنی ها و جبهه عوض کردنهای "جمعیت" را از یاد برده، دوستی از روی ناچاری را به برادری تنگاتنگ تغییر می دهند. عکس آن، از همان اول حین عملیات علیه طالب و القاعده، وقتی امپریالیزم امریکا به جای اتخاذ سیاست جنگی سرکوب و نابودی طالب و القاعده، به تارومار کردن آنها پرداخته حتا زمینه فرار صحیح و سالم آنها را به پاکستان فراهم نمود؛ و در کنار آن عملاً "رئیس جمهور" بر سر اقتدار "جمعیت اسلامی" یعنی "برهان الدین ربانی" را از دایره قدرت به دور افکنده، توسط یکی از مخفی ترین عواملش در درون "جمعیت اسلامی" یعنی "عبدالله عبدالله" که از همان زمان کار در "شفاخانه نور" در چنبره تشکیلات "سیا" در آمده و از درون "جمعیت اسلامی" و "ربانی- مسعود" را به نفع "سیا" زیرمراقبت استخباراتی داشت، کاملاً روش بود که "سیا" از "جمعیت" استفاده ابزاری و مقطعی نموده، با حل معضلات درونی نیروهای وفادار به خودش، جمعیت را از سر راهش خواهد برداشت.

اتخاذ سیاست استفاده ابزاری و مقطعی بدان معنا نبود، که "سیا" با "جمعیت" تصفیة حسابش را به تعویق انداخته است، بلکه جهت برآورده ساختن هدفش، یک سیاست چند بعدی را روی دست گرفته در ساحات آتی، زمینه ادامه حیات جمعیت را تنگ و تنگتر ساخت، چنانچه در عین نوازش های گاه و بیگاه و پرداختن پول بی حساب به اعضای آن و

وانمود ساختن این که گویا "جمعیت شریک ستراتیژیک" امپریالیزم امریکا انتخاب شده است، با تأنی و دقت جهت تضعیف و نابودی آنها تکنیک های آتی را رویدست گرفت:

۱- بزرگان نظامی و ملکی آنها، یعنی کسانی را که در درون "جمعیت" از اتوریته لازم برخوردار بودند، زیرنام طالب ترور نموده از صحنه برداشت، نمونه های برجسته آن "ربانی"، قومندان "داوود داوود"، به شکل دیگری "قسیم فهیم" و ده ها قومندان خرد و بزرگ جمعیت اسلامی بود.

۲- زیر نام خلع سلاح عمومی، "جمعیت" را در تمام مناطق خلع سلاح نموده، سلاح کوت های آن ها را کاملاً از بین برد. به این هم اکتفاء ننموده افراد نظامی آنها را با دادن رتبه های نظامی، از قید اتوریته "جمعیت اسلامی" بیرون نموده به سگهای دست آموز خود مبدل نمود، سگهای دست آموزی که در موقع ضرورت سر افراد جمعیتی را در طبق اخلاص گذاشته تقدیم "سیا" نمایند.

۳- با پیش بردن یک سیاست تبعیض آگاهانه در درون جمعیت، روابط درونی آن را کاملاً به هم زده، در واقع تمام آنچه را "ربانی" با زیرکی و شیطننت، رشته بود، همه را پنبه نمود.

۴- با فضاء دادن به برخی از افراد برجسته "جمعیت" که قادر باشند هر جنایتی را که خواسته باشند انجام دهند، در عمل تمام روابط و پایه های قومی بین افراد جمعیت را تخریب نموده، کار را به جایی برساند که حتا اقوام خود آنها دیگر حاضر نباشند برای تأمین منافع بزرگان شان، از جان شان بگذرند.

۵- ایجاد و تشدید نفاق و شقاق بین "جمعیت" و "شورای نظار" تا سرحد تصفیه های جسدی مخفی یک دیگر.

۶- خنثا ساختن تلاش "ربانی" در جهت توحید و دموکراتیزه ساختن "جمعیت" و استفاده ابزاری از وسیله ای که "ربانی" به منظور حفظ وحدت خلق نموده بود در جهت نفاق و تفرقه- شورای انسجام-

۷- خریدن تعداد زیادی از کادر های جمعیتی به وسیله دالر و آنها را در خدمت خود قرار دادن.

۸- از طریق تقویت یکه تازی های "جمعیت"، مناسبات آن نهاد را با تمام نهاد های دیگر به هم زدن و به نحوی آنها را در تقابل با سایر نهاد ها قرار دادن.

۹- با استفاده وسیع از رسانه و فوکس دایمی آنها بر عملکرد "جمعیت اسلامی"، آنها را در محراق نفرت مردم قرار دان.

در چنین فضائیت که دلکد دیسانت شده امپریالیزم جنایتگستر امریکا یعنی "اشرف غنی" موظف به نابودی "جمعیت" می گردد. توظیفی که در صورت تحقق، مثال "کله پز برخاست جایش سگ نشست" را در اذهان تداعی می نماید. زیرا تاجائی که چشم کار می نماید، ماحصل ریختن تمام خونهای که لازمه کنار گذاشتن "جمعیت" است، نصب یک فرد از افراد "حزب گلبدین"- مشخصاً در ارتباط با بلخ جمعه خان همدرد- به جای "عطاء" و آغاز دور جدیدی از کشتار به وسیله "حزب گلبدین" می باشد.

خوانندگان نهایت عزیز!

به همان سانی که ۱۶ سال قبل حین جابه جایی اشغالگران امریکائی نگاشته بودم:

"نفرت بحق ما از طالب نباید ما را به دامان امریکا و عکس آن نفرت بحق ما از امپریالیزم امریکا نباید ما را به دنباله طالب مبدل سازد" - امری که با تأسف در همان مقطع چپ و راست به آن پشت نموده یکی سر از آستین طالب بیرون کشید و آن دیگری در عمل و نظر نواله خوار خوان یغمای امپریالیزم گردید- اینک باز وظیفه خود می دانم بنویسم:

" نباید نفرت بحق ما از "جمعیت" و تنگ نظری های قومی آنها، ما را دنباله رو سیاست های امپریالیستی و حامی "گلبدین" جنایتکار بسازد؛ همچنان نباید نفرت بحق ما از "گلبدین" و سیاست های شوینستی وی، ما را دنباله رو، "جمعیت" و بادارانش بسازد."

ما افتخار داریم که از موضع پرولتاریای افغانستان و حفظ منافع ملی و طبقاتی اش به قضایا می نگریم، همین افتخار از ما می خواهد که در تمام پیکارهای پیش رو، با حرکت از مواضع پرولتاریای کشور، علیه تمام نیروهای وابسته به امپریالیزم و ارتجاع، علیه امپریالیزم و ارتجاع منطقه، به قضایا نگریسته وظایف ما را جهت پیروزی جنگ آزادیبخش ملی و تکامل آن تا تحقق انقلاب دموکراتیک تراز نو به مثابه نخستین گام حرکت به طرف سوسیالیزم، پیش ببریم. هرگاه جنگی بین باند های رقیب قدرت، صورت گیرد این را باید بدانیم که چنان جنگی نه تنها جنگ ما نیست، بلکه می باید این آمادگی را در خود ارتقاء دهیم تا چنان جنگی را به جنگ خلق و ایجاد سه سلاح آن ارتقاء دهیم. فقط در آن صورت است که هم زمان با گذاشتن نقطه پایان بر حیات سیاسی نیروهای وابسته و مزدور، بر فقر، بیچارگی و بی حقوقی مردم خویش نیز خاتمه داده، بنای یک افغانستان آزاد، آباد، و دموکراتیک را، که در آن رفاه سیاسی و اجتماعی تضمین شده باشد خواهیم گذاشت.